**اصول: استصحاب، جلسه 30: چهارشنبه 26/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما عرضمان این بود که در جایی که من یقین دارم یک حدثی در صبح از من سر زده، بعد از آن حدث غسلی کردم، بعداً یک منی در لباسم می‌بینم، نمی‌دانم این منی همراه با آن جنابت صباحیه بوده یا این‌که با غسلی که انجام دادم از بین رفته باشد اثر این منی، یا این‌که همراه با جنابت صباحیه نباشد، خودش یک تاثیر جدید کرده باشد و جنابت جدیده را ایجاد کرده باشد تا از بین نرفته باشد. که این مثالی بود برای استصحاب کلی قسم رابع که تقسیم بندی مرحوم آقای خویی ما عرض کردیم در خصوص این مثال یک بحث‌های خاصی وجود دارد. آن بحث این هست که در این مثال زمان متیقن، زمان متعینی نیست. یقینی که از ناحیۀ جنابت حاصله مع هذا المنی هست نمی‌دانیم این زمانش قبل از غسل است یا بعد از غسل است. این به نظر می‌رسد یک اشکال خاصی این مثال داشته باشد در مواردی که آن متیقن ما زمانش معلوم نباشد. عرض کردم ما در مواردی که شک داریم در تعاقب حادثین. در تعاقب حادثین آیا استصحاب در این حادثین جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود، آقایان گاهی اوقات مطلقا می‌گویند استصحاب جاری می‌شود، ولی با تعارض اینها سقوط می‌کنند. بعضی وقت‌ها می‌گویند، حاج آقا مبنایشان این هست که در معلوم التاریخ استصحاب عدم جاری نمی‌شود، استصحاب جاری نمی‌شود در معلوم التاریخ. نه استصحاب عدم استصحاب وجود، و در مجهول التاریخ جاری می‌شود. به این معنا ببینید ما یک موقعی می‌دانیم یک حدثی از من سر زده است، یک طهارتی هم از من سر زده است. نمی‌دانیم اوّل حدث بوده است و این طهارت آن را از بین برده، یا اوّل طهارت بوده است و این حدث آن را از بین برده. اگر زمان مثلاً طهارت معلوم باشد، ما نمی‌دانیم این طهارتی که زمانش معلوم هست این زمان طهارت معلوم است. نمی‌دانیم این طهارت معلوم به وسیلۀ این حدث از بین رفته یا از بین نرفته. استصحاب می‌کنیم. در واقع ما می‌دانیم که زمان طهارت معلوم است، می‌دانیم که طهارت ساعت ۴ بعد از ظهر غسل کرده. حالا ببینید حالا مثال روشن‌ترش را بزنم. دو نفر هستند، یک پدری هست و یک پسری هست. پدر را می‌دانم این پدر زمان فرض کنید روز جمعه از دنیا رفته. پسر را نمی‌دانم روز پنجشنبه از دنیا رفته تا وارث نباشد. یا روز شنبه از دنیا رفته تا وارث باشد. ما در واقع می‌خواهیم استصحاب کنیم بقای حیات پسر را تا زمان شنبه، تا بگوییم که زید تا آن زمان معلوم، شنبه که خصوصیت ندارد. زمان جمعه که زمان تحقق حادثۀ دوم هست بقای حادثۀ اوّل را استصحاب کنیم. بگوییم زید حیات داشته تا زمان مرگ پدرش، بنابراین ارث می‌برد. خب این مشکلی ندارد. آیا ما می‌توانیم استصحاب کنیم حیات عمرو را تا زمان مرگ زید؟ آن طرف قضیه.

شاگرد: عمرو پدر است؟

استاد: بله. استصحاب کنیم حیات پدر را تا زمان مرگ پسر. بگوییم پسر تا یک زمانی مرده دیگر. ما نمی‌دانیم حیات پدر اینقدر استمرار داشته تا زمان مرگ پسر یا استمرار نداشته. استصحاب حیات پدر. حیات پدر مشخص است از جهت عمود زمان. ما می‌دانیم پدر روز جمعه حیاتش تمام شده. قبل از روز جمعه حیات داشته است قطعاً. بعد از روز جمعه هم حیات نداشته است قطعاً. بنابراین نسبت به عمود زمان در مورد حیات پدر هیچ شکی نداریم. ولی نسبت به حادثۀ دیگر که اثر مال مرگ عند آن حادثه است. یعنی ما نمی‌دانیم این پدر هنگام مرگ پسر حیات داشته یا نداشته. استصحاب کنیم حیات پدر را نسبت به آن زمان واقعی حیات پسر. یقین سابق ما می‌دانیم یک زمانی بوده هم پدر زنده بوده هم پسر زنده بوده. فرض کنید که ما می‌دانیم پدر و پسر یک زمان با همدیگر بودند دیگر. قطعاً یک زمان با همدیگر بودند. نمی‌دانیم این حیات پدر تا زمان واقعی مرگ پسر ادامه داشته یا ادامه نداشته. ما استصحاب معلوم التاریخ را جاری کنیم نسبت به زمان واقعی مجهول التاریخ.

شاگرد: استصحاب عدم

استاد: استصحاب وجودش را

شاگرد: عدم فوت پدر

استاد: عدم فوت پدر بله درست است. استصحاب عدم فوت پدر را می‌خواهیم جاری کنیم. می‌گوییم حیات داشته، فوت تحقق پیدا نکرده، در واقع ما شکمان در این هست که فوت پدر و فوت پسر کدامشان جلوتر بوده، کدامشان عقب‌تر بوده؟ استصحاب عدم یکی از اینها در زمان دیگری را می‌خواهیم جاری کنیم. عدم فوت پدر در زمان حیات پسر. عدم فوت پسر اشکالی ندارد، چون زمان فوت پدر معلوم است. جمعه پدر از دنیا رفته، ما نمی‌دانیم عدم فوت پسر که حیات پسر باشد در زمان فوت پدر تحقق داشته یا نداشته. استصحاب می‌کنیم، می‌گوییم زید پنجشنبه حیات داشته، پسر در زمان فوت پدر حیاتش استمرار داشته یا استمرار نداشته. استصحابش مانعی ندارد.

شاگرد: مثبت هم

استاد: مثبت هم هیچ چیز خاصی ندارد، چون همۀ موارد متعارف اتفاقات همین است دیگر. نمی‌دانیم در زمانی که این پدر از دنیا رفته این پسر زنده بوده یا زنده نبوده؟ استصحاب حیات پسر می‌کنیم، حیات پسر در روز جمعه موضوع اثر است. موضوع این هست که از پسر ارث می‌برد. اما پدر را چی؟ استصحاب می‌خواهیم بکنیم حیاتش را. حیاتش قبل از جمعه که معلوم است. معلوم است که حیات دارد. بعد از جمعه هم که معلوم است عدمش است. حیاتش را استصحاب می‌کنید. نسبت به چی حیاتش را استصحاب می‌کنید؟ نه نسبت به زمان مشخص. نسبت به زمان واقعی مرگ پسر می‌خواهیم استصحاب کنیم. می‌گوییم یک زمان بوده که این پدر زنده بوده، پسر هم زنده بوده. این را که می‌دانید. نمی‌دانیم، بعد این پسر یک زمان مرده. یک زمان هم قبل یا بعداً، یا قبلاً، بعداً یک زمانی خواهد مرد بالأخره. یک زمان مرگ این ابدی که نیست. استصحاب می‌کنیم حیات پسر را، حیات پدر را نسبت به زمان واقعی مرگ پسر. استصحاب حیات پدر تا زمان واقعی مرگ پسر. خب این، حاج آقا می‌فرمایند که استصحاب ادله‌اش در جایی هست که شما نسبت به عمود زمان می‌خواهید حادثه را کش بدهید.

اما نسبت به آن حادثۀ دیگر، آن چیز فرضی که زمان، آن ادلۀ استصحاب اینها را شامل نمی‌شود. ادلۀ استصحاب ظاهرش این است که یک زمان مشخصی، زمان شک شما هست، ما نمی‌دانیم در این زمان شک این مستصحب شما موجود هست یا موجود نیست. زمان مشکوک باید مشخص باشد. اما زمان یک نامشخص نسبت به آن زمان نامشخص بخواهد استصحاب کنید این استصحاب جاری نمی‌شود. ایشان می‌خواهند بگوید زمان مشکوک باید معین باشد من اشکالم این نیست. اشکال دیگری. در نتیجه، نتیجۀ این بحث ایشان این هست که در جایی که هر دو مجهولَیْ التاریخ باشد، ما نمی‌دانیم پدر پنجشنبه از دنیا رفته یا. نه زمان مرگ پدر را می‌دانیم نه زمان مرگ پسر را می‌دانیم. هیچکدامش را نمی‌دانیم. احتمال دارد پدر پنجشنبه از دنیا رفته باشد، پسر جمعه از دنیا رفته باشد. احتمال برعکسش را هم داریم. خب اینجا آیا استصحاب جاری هست یا جاری نیست. طبق این اشکالی که حاج آقا مطرح می‌فرمایند اینجا آن اشکال وارد نمی‌شود. ما دست که می‌گذاریم روی جمعه. در واقع هر دو تا روز جمعه فوت نکردند. به صورت تعارض می‌کنند. در حالی که ما می‌دانیم روز جمعه یکی‌شان لااقل فوت کردند. یعنی نسبت به یک زمان مشخص ما استصحاب عدم را در مورد هر دو موجود. نسبت به آن زمان مشخص استصحاب عدم را داریم و تعارض می‌کنند.

خب این اشکالی هست که حاج آقا دارند.

شاگرد: ما نسبت به دیگری

استاد: نسبت به دیگری نمی‌شود. نه نسبت به دیگری نمی‌شود. نسبت به آن زمان مشخص می‌شود.

شاگرد: اصلاً

استاد: حالا صبر کنید این به اصطلاح بیانی که حاج آقا اینجا مطرح می‌کنند. من یک اشکال دیگری می‌خواهم طرح بکنم که این اشکال، شبیه این اشکال در همین بحث تعاقب حادثین در کلام مرحوم آخوند وارد شده، ولی چون یک تقسیم‌بندی‌های در کلام مرحوم آخوند هست و بخواهم وارد آن تقسیم بندی‌ها بشوم، خودش طول می‌کشد و اینها، وارد آن تقسیم بندی‌ها نمی‌شوم با یک بدون آن تقسیم بندی‌ها و آن بیانات این اشکال را اینجا می‌خواهم طرح بکنم. آن این است که ببینید ما یک موقعی نمی‌دانیم حالا همین مثال خودمان این را پیاده کنیم. ما یقین داریم که یک حدثی عارض شده، یک جنابتی عارض شده. نمی‌دانیم این جنابت همان جنابت صباحیه است یا جنابت، قبل از اغتسال حالا اینجور تعبیر بکنم، جنابت قبل الاغتسال است، یا جنابت بعد الاغتسال است. خب نتیجۀ بحث این است که الآن من شک دارم که به هر حال طهارت دارم یا طهارت ندارم. زمان شک مشخص است، الآن من می‌خواهم استصحاب را اثرش را بار کنم. بالأخره نمی‌دانم نتیجتاً الآن من طاهر هستم یا محدث هستم. مجنب هستم یا محدث هستم. خب اینجا دقت بفرمایید به نظر می‌رسد که اینجا نقض یقین به شک صدق نمی‌کند. توضیح ذلک این‌که من نمی‌دانم زمان جنابت من قبل از غسل بوده است یا بعد الغسل بوده است. اگر من گفتم که، نقض یقین به شک این است. اگر ما از آثار یقین رفع ید کردیم، اینجا اثر جنابت را اگر رفع ید کردیم، یعنی چی؟ یعنی گفتیم آن جنابت قبل از غسل بوده، با آن غسل برطرف شده. در فرضی که از آن اثر جنابت بخواهم من رفع ید کنم به خاطر شک نیست که از آن رفع ید می‌کنم. به خاطر این است که احتمال دارد که آن شیء معلومه آن را نقض کرده باشد. یعنی اگر این جنابتی که من به آن یقین دارم برطرف شده باشد، برطرف شدن جنابت به خاطر آن غسل معلومه است، نه به خاطر شک من.

شاگرد: شک در زمان غسل.

استاد: شک در زمان غسل من منشاء می‌شود. خود آن شک برطرف کننده نیست. ببینید دقت بفرمایید.

شاگرد: معلوم است زمان غسل.

استاد: نه، زمان غسل معلوم است.

شاگرد: زمان نسبت به دیگری معلوم نیست.

استاد: درست است زمانش نسبت به دیگری معلوم نیست. ولی بحث این است دقت بفرمایید، اگر من جنابتم از بین رفته باشد، چرا من می‌گویم جنابتم از بین رفته؟ چون شک دارم جنابتم از بین رفته یا نرفته؟ نه. اگر جنابتم از بین رفته باشد با آن غسل از بین رفته. یک امر معلومی است. یعنی ببینید ما در فرضی که من یقین دارم زید عادل است، بعد شک می‌کنم که زید عادل است یا عادل نیست، من اینجا به خاطر شکم از عدالت زید رفع ید کردم. ولی اینجا به خاطر شَکَّم از عدالتش رفع ید نکردم. به تعبیر دیگر، تعبیری که در کلام مرحوم آخوند اینجا وارد شده، ایشان بحث اتصال یقین به شک را مطرح می‌کنند. می‌گوید که زمان یقین به زمان شک باید متصل باشد. و اینجا احراز نمی‌شود که زمان یقین به شک متصل است. عرض من این است، چه ما به عدم حکم بکنیم، به عدم بقای مستصحب، چه به بقای مستصحب حکم بکنیم باید زمان حدوث مستصحب و زمان بقایشان به هم چسبیده باشند. یعنی زمان متیقن و زمان مشکوک به هم چسبیده باشند. ما الآن می‌خواهیم استصحاب کنیم جنابت را تا زمان کنونی خودمان. تا بعد از آن غسل می‌خواهیم استصحاب کنیم. اگر مستصحب ما کلی جنابت است دیگر. آن کلی جنابت اگر واقعاً جنابت صباحیه بوده یعنی آن غسل بین اینها فاصله شده.

شاگرد: بقا نمی‌شود در واقع.

استاد: نه دقت بفرمایید متصل نیست.

شاگرد: نه آن زائل نشده باشد.

استاد: نه زائل نشده. یعنی متصل نیست.

شاگرد: آن زائل شده دیگر باقی نیست.

استاد: نه. کلی. دقت کنید. اگر بر فرضی که آن کلی باقی نباشد آن کلی شما با زمان شک شما با هم متصل هستند یا متصل نیستند؟

شاگرد: متصل نباشد خب معلوم است.

استاد: نه، اتفاقاً اینجور نیست. در جاهای دیگر متصل است. یعنی بر فرض وجودش متصل است.

شاگرد: اینجا هم دوران امر بین

استاد: نه، دقت نکردید. اینش بحث این است، ببینید زمان شک من به زمان یقین من متصل است. اتصالش موجود است، مسلم است. نمی‌دانم محقق است یا محقق نیست. ولی اتصالش قطعی است. اینجا نه شک ما در اتصال است. اصلاً خود اتصال منشاء شک است. دقت کنید. منشاء شک من این هست که زمان متیقن به زمان مشکوک متصل است یا متصل نیست. چرا شک می‌کنم که متیقن من موجود است یا موجود نیست؟ چون زمان متیقن را نمی‌دانم. شک من در این هست که زمان متیقن من به زمان مشکوک چسبیده یا نچسبیده. علتی که من شک می‌کنم. چون متیقن من زمانش مشکوک است، اگر متصل باشد موجود است. اگر متصل نباشد موجود نیست. موجود نبودنش به خاطر عدم اتصالش است. یعنی در جایی که موجود نیست نه به خاطر شک من آن را اعدام کردم. به خاطر عدم اتصال اعدام کردم. این نقض یقین به شک صدق نمی‌کند. اشکال قضیه این است که شبیه همین مرحوم آخوند در همان بحث تعاقب حادثین آورده که اینجا شک در اتصال یقین به شک داریم. حالا من می‌گویم نمی‌خواهم آن صور مختلفی که مرحوم آخوند مطرح کرده را مطرح کنم چون قدری پیچیدگی دارد خود آن بحث قدری پیچیده است، وارد آن بحثش نمی‌شوم.

شاگرد: استصحاب استفاده کنیم اگر باقی باشد باید استمرار داشته باشد. اگر ؟؟؟ باید ادامۀ همان قبلی باشد.

استاد: نقض یقین به شک نکنم. این را ببینید. موضوع این است. یعنی شک من نباید این یقین را باطل کرده باشد.

شاگرد: شک در اتصال را شما بفرمایید.

استاد: نه، شک در اتصال جاری نیست.

شاگرد: باز هم دارید با شک نقض

استاد: نه نه، شک در اتصال دارم. یعنی اگر هم متصل نباشد این شک برطرف نکرده، آن عاملی که این وسط هست آن مرتفع کرده. ببینید چی باعث شده که من شک در اتصال کنم. چون یک چیزی وسط آمده، آن که این وسط آمده این را باطل کرده. نه شک من باطل کرده. بحث این است، شک باید آن را باطل کند.

شاگرد: این که این وسط آمده باعث، زمانش نسبت به دیگری نامعلوم باشد

استاد: نامعلوم است احتمال دارد آن باطل کرده باشد. احتمال دارد شک باطل کرده باشد. پس نقض یقین به شک مسلم نیست دیگر. نه، اگر شک هیچ وقت باطل نکرده. شک باطل نکرده. اگر باطل کرده باشد آن شیءای که این وسط آمده باطل کرده. نقض یقین به شک قطعاً موجود نیست، من این را می‌خواهم بگویم. این کلام مرحوم آخوند این هست که محتمل هست نقض یقین به شک نباشد. من می‌خواهم بگویم قطعاً نقض یقین به شک نیست. اگر ما یقین را نقض کنیم با یقین نقض کردیم. حالا با یقین تعبیر نمی‌کنم با آن عاملی که این وسط ایجاد شده که ما نسبت به آن عامل یقین داریم نقض کردیم.

شاگرد: آن چون مشکوک است، آن عامل آن مشکوک است

استاد: نه، به هر حال یقینی است. زمانش مشکوک است. یک عامل یقینی داریم.

شاگرد: آن زمانش هم دخالت دارد در اثرگذاری.

استاد: داشته باشد. آن شک در آن نیست که. در واقع ما شکی نسبت به آن زمان واقعی که فایده ندارد. توجه بکنید. اشکال حاج آقا را هم در نظر بگیرید. ما باید

شاگرد: نه. اشکال حاج آقا را با این تطبیق کنید مطلب روشن می‌شود. ببینید ما شک نسبت به عمود زمان را باید در نظر بگیریم. این شک نسبت به عمود زمان قطعاً ناقص نیست. شک نسبت به عمود زمان قطعاً ناقض نیست. آن چیزی که شک نسبت به عمود زمان. آن حالا آن را مشکل را بگذارید کنار. شک نسبت به عمود زمان قطعاً اثر ندارد. قطعاً ناقض نیست. بنابراین این یقین من اگر نقض شده باشد بفرمایید نسبت به یک شک، نسبت به غیر عمود زمان آن را چیز کرده، آن اثر ندارد.

شاگرد:

استاد: اشکال حاج آقا را می‌آوریم.

شاگرد:

استاد: در معلوم مجهولی التاریخ هم استصحاب جاری نمی‌شود. یعنی آن به خاطر این نکته که ما باید نقض یقین به شک را بکنیم. و اینجا نقض یقین به شک. نقض یقین به شک نسبت به عمود زمان. شک نسبت به، درست است که ما در موارد مجهولی التاریخ شک در عمود زمان داریم. ولی این شک در عمود زمان ناقض نیست. یقین داریم ناقض نیست. آن چیزی که ممکن است ناقض باشد شک دیگری است. و آن شک موضوع اثر نیست. این محصّل عرض ما در این مسأله.

خب اینجا یک نکته‌ای را عرض کنم. ببینید ما در این استصحاب کلی قسم چهارمی که مرحوم آقای خویی دارند یک مثال دیگری مطرح بود، من یقین دارم که زید در اتاق بوده است و الآن رفته است. از طرف دیگر یقین دارم عالم هم در آن اتاق بوده است. اگر عالم در ضمن زید بوده الآن دیگر موجود نیست. اگر عالم در ضمن عمرو بوده الآن موجود است یا لا اقل احتمال وجودش را می‌دهیم. این مثالی برای استصحاب کلی قسم چهارم. این مثال با مثال‌هایی مثل این‌که استصحاب فرد مرددهایی که ما داریم یک تفاوتی دارد. یک موقع من یقین دارم که یا زید یا عمرو در این اتاق موجود است. یا زید عالم موجود است یا عمرو عالم موجود است. اثر هم مال اکرم العلماء است. من می‌گویم که زید عالم اگر موجود باشد باید اکرامش کنم. عمرو عالم اگر موجود باشد باید اکرامش کنم. درست است. خب من استصحاب می‌خواهم بکنم آن به نحو فرد مردد. می‌گویم آن فرد واقعی که عالمی که اینجا هست آن فرد عالم واقعی که اینجا هست نمی‌دانم موجود هست یا موجود نیست، استصحاب می‌کنم بقای آن عالم واقعی که نمی‌دانم آن عالم واقعی زید است یا آن عالم واقعی عمرو است؟ خب اینجا ما این اشکال را مطرح می‌کردیم که این یک اصل حاکم دارد. آن اصل حاکم این هست که ما در جایی که اثر مال مطلق الوجود باشد، البته این اشکال را مطرح می‌کردیم. زید عالم یک اثر دارد، عمرو عالم هم یک اثر دارد. زید عالم را ما یقین اگر در جایی که یقین داریم که اگر زید باشد حتماً موجود است، اگر عمرو باشد حتماً موجود نیست مثلاً. ما نسبت به زید عالم شک در بقاء نداریم. نسبت به عمرو عالم یقین به حدوث نداریم. و اثری که مال مطلق الوجود است به افراد سرایت می‌کند. کأنّ یک. اثری که مال مطلق الوجود باشد به افراد سرایت می‌کند. پس زید عالم یک اثر دارد، عمرو عالم هم یک اثر دارد. نسبت به زید عالم دست می‌گذاریم، نسبت به زید عالم شک در بقاء نداریم. نسبت به عمرو عالم یقین به حدوث نداریم. آن فرد اجمالی که با این عنوان اجمالی داریم بهش اشاره می‌کنیم چیزی غیر از این دو تا نیست. یعنی آن موجود خارجی یا زید است یا عمرو است. یک اثر مال زید است، یک اثر مال عمرو است. بنابراین این استصحاب در اینجا جاری نمی‌شود به خاطر آن اصل حاکمی که وجود دارد. این اشکالی که وجود دارد. این اشکال در اینجا نمی‌آید. دقت بفرمایید. ما می‌دانیم یک عالمی اینجا هست. نمی‌دانیم اینجور نیست که دو تا عالم اینجا وجود داشته باشد، زید عالم و عمرو عالم. و وجوب اکرام منحل شده باشد به زید عالم و عمرو عالم. اینجور نیست. ما می‌گوییم عالم اگر در ضمن زید باشد وجود اکرام دارد، اگر در ضمن عمرو هم باشد وجوب اکرام دارد. ولی دو تا عالم، دو تا وجوب اکرام اینجا بهش چیز نداریم، به اصطلاح نیست. ببینید آنجا فرض این بود که عالمیت زید مسلم است. عالمیت عمرو هم مسلم است. زید عالم وجوب اکرام دارد. عمرو عالم هم وجوب اکرام دارد. نمی‌دانیم این زید عالم تحقق دارد یا تحقق ندارد. در این‌که این فرد مصداقی از مصادیق آن کلی هست شک نداریم. ولی ما نحن فیه به زید که اشاره می‌کنیم این‌که زید مصداقی از مصادیق اکرم العالم هست شک داریم. به زید. به عمرو هم اشاره می‌کنیم شک داریم. این دو تا با هم فرق دارد. یک موقعی موضوع بودن دو تا فرد مردد نسبت به آن موضوع حکم مسلم است، شک ما این است که این دو تا فردی که قطعاً موضوع حکم هستند کدامشان خارجیت دارد. ولی ما نحن فیه اینجور نیست. شک ما در این نیست که این زید و عمرو کدامشان موجود است. شک ما در این است که کدامشان عالم هستند. و الا زید را می‌دانیم موجود نیست، عمرو را در اصل وجودش شک داریم. بنابراین نسبت به خود آن عناوین تفصیلی که می‌خواهیم اشاره بکنیم آن عناوین تفصیلیه موضوع حکم بودنشان مشکوک هستند. یعنی زید و عمرو معلوم، زید را ما نمی‌دانیم حتماً عالم است. عمرو هم نمی‌دانیم حتماً عالم است. پس بنابراین ما این‌که بگویید این عالمیت زید عالم یقین به بقایش نداریم، عمرو عالم هم. زید عالم شک در بقایش نداریم. عمرو عالم هم یقین به حدوثش نداریم. نه، اصلاً ما آن چیزی که موضوع اثر هست تحققش در مورد زید و عمرو مشکوک است. به چه عنوان ما یقین داریم؟ به عنوان عالم یقین داریم. می‌گویم یک عالمی این وسط تحقق دارد. آن عالمی که این وسط تحقق دارد استصحاب بقایش را می‌کنیم. این فرق دارد با این دو تا مثال را به همدیگر نباید با همدیگر باید مقایسه کرد. در یک جایی اصل موضوع حکم بودن افراد مسلم است، تحقق خارجی آن موضوع خارجی مشکوک است. در جایی اصل موضوع بودن این فردها برای آن طبیعت مشکوک است. وقتی مشکوک است دیگر ما نمی‌توانیم نسبت به افراد دست بگذاریم بگوییم نسبت به این فرد شک در بقا نداریم، نسبت به آن فرد یقین به حدوث نداریم. این افراد که موضوع حکم نبودند که. موضوع حکم عالم بوده. آن عالمی که موضوع حکم هست نمی‌دانیم هنوز باقی هست یا باقی نیست. پس آن بحث‌هایی که از حاج آقا آنجا نقل می‌کردیم و آن بحث‌ها با ما نحن فیه ربطی ندارند.

خب حالا فردا دوستان برای کلاس راهنما فرمایشات آقای حائری را در مبانی الاصول مطالعه بفرمایید. ما دیگر وارد بحث‌های مبانی اصول در کلاس نمی‌شوم. ولی رفقا نگاه کنید و دیگر. مبانی الاحکام. مبانی الاحکام ملاحظه بفرمایید در همین قسمی که به عنوان قسم کلی قسم رابع شمرده شده این را ملاحظه بفرمایید بحث‌های جالبی دارند و یک توضیحاتی در موردش بود و دیگر احساس می‌کنم. می‌خواستم وارد بعضی از نکات بحث ایشان بشوم ولی اکتفا می‌کنم به همان مقداری که ان شاء الله فردا در کلاس راهنما در موردش صحبت خواهیم کرد. شنبه می‌رویم استصحاب در تدریجیات، به امید خدا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان